



فضانامه سیاره گامیت

شماره ۲۸ - فروردین ماه ۱۴۰۱

فرزند سالاری یا فرزند ابزاری؟

• الان، دور، دورِ بچه‌هاست و همه چیز به نفع آنهاست؟

• گامیت‌نامه این ماه را از دست ندهید!!!

• ستایش فرزند خود

• دسته کلید امانتی





قشقرق |



DADDY

ME



قشقرق |



فرزند محوری، فرزند سالاری یا فرزند ابزاری؟

فرزندمحوری، فرزندسالاری یا فرزندابزاری؟

بخشی از نوشته ابراهیم اصلانی در کتاب «خانواده ایرانی»

با مدیر یکی از مدارس ابتدایی بالای شهر تهران صحبت می‌کردم. مدرسه خوبی بود. هم از نظر کیفیت و تنوع برنامه‌ها و هم از نظر امکانات و تجهیزات. مدیرمدرسه از پدیده‌هایی می‌گفت که برنامه‌های تربیتی آن‌ها را مختل می‌کرد. یکی از مهم‌ترین این پدیده‌ها، افراط والدین در تامین انواع امکانات و سرگرمی‌ها برای فرزندان است. چنین روشی تبعاتی نیز دارد، از جمله: فاصله گرفتن کودک از رفتارهای اجتماعی، انبار شدن وسایل بدون استفاده زیاد در اتاق کودک، اتلاف وقت و مهم‌تر از همه، سلب مسئولیت والدین از وظایف تربیتی.

مانند خیلی از افراد دیگر، این مدیر هم معتقد بود که دوران حاضر، زمان پدیده‌ای به نام «فرزندسالاری» است و در بیشتر خانواده‌ها، فرزندان در محوریت قرار دارند. برعکس دهه‌های

پیش که کودکان در خانواده و جمع‌های دیگر چندان مورد توجه قرار نمی‌گرفتند، امروزه کودکان در مرکز توجه هستند و خیلی از امور خانواده مطابق میل آنان پیش می‌رود. او تاکید می‌کرد که این سبک تربیت، فقط مختص خانواده‌های برخوردار نیست، بلکه حتی در خانواده‌هایی که توان اقتصادی پایین و امکانات کمتر دارند، باز هم فرزندسالاری حاکم است. مدیر می‌گفت که در جلسات با معلمان دیگر و همین‌طور در جلسات آموزش والدین، پدیده فرزندسالاری و راه‌کارهای مواجهه با آن، یکی از مباحث عمومی و همیشگی است. از من هم می‌پرسید: نظر شما درباره فرزندسالاری چیست و با آن چه می‌شود کرد؟ پاسخم این بود: من با مفهوم «فرزندسالاری» موافق نیستم و معتقدم که این، اصطلاح درستی برای تفسیر وضعیت تربیتی موجود نیست. با تعجب نگاهم کرد و گفت: «ولی همه از فرزندسالاری حرف می‌زنند؛ یعنی شما می‌گویید فرزندان در خانواده‌های امروزی، سالار نیستند؟»

”در زندگی امروزی ما، فرزندان بیش از آن که محور یا سالار خانواده باشند، ابزارهایی هستند برای دستیابی به آن چه که خودمان نتوانسته‌ایم برسیم.“

۱. آیا شما هم تصور می‌کنید که الان، دور، دورِ بچه‌هاست و همه چیز به نفع آن‌هاست؟

۲. آیا همه تلاش شما این است که فرزندان در حد وسع خودتان، کم و کسری نداشته باشند؟ با چه توجیهی؟

۳. توجهات شما به فرزندان ناشی از چه عاملی است، این که: او عقده‌ای بار نیاید، چیزهایی که شما نداشته‌اید را داشته باشد، از بقیه عقب نماند، شما مطابق روش امروزی رفتار کرده باشید یا همه این موارد و شاید هم عوامل دیگر؟

۴. چه تجربه‌هایی در مورد خودتان یا دیگران، از چنین روش تربیتی دارید؟ آیا اگر واقعاً فرزند در کانون توجه خانواده باشد، همه چیز خوب پیش می‌رود و تربیت به نتیجه مطلوب می‌رسد؟



گامیتنامہ |



HAPPY
NEW YEAR

HAPPY
NEW YEAR

NEW YEAR'S RESOLUTIONS

1. _____

2. _____

3. سال نو خجسته

4. _____

5. _____

گامیتنامہ



سال نو خجسته

بچه‌ها سال ۱۴۰۱ شروع شد. سیاره گامیت قراره امسال چه کارهایی انجام دهد؟ خوب پارسال بیشتر زندگی ماها در خانه گذشت و مراقبت در برابر همه گیری اما با این وجود خیلی از کارها را انجام دادیم مهارت‌های جدید پیدا کردیم و کلا تجربه تازه‌ای بود از سبک زندگی و می‌خواهیم امسال اتفاق‌های خوبی رقم بزنیم. مثلا بتوانیم به این پرسش‌ها پاسخ بدهیم:

چطور می‌شود چند بازی تو خونه‌ای انجام داد و از این طریق یک سری مهارت بدست آورد؟

چطور می‌شود از بچگی به مسایل دور و بر خودمان حساس بشیم و صورت مسئله را پیدا کنیم؟

چطور می‌تونیم به اندازه خودمون احساس مسئولیت کنیم و در حل مسائل دورمون کمک کنیم؟

آیا ابزارهای مدرن می‌توانند در این مورد مفید و کمک کننده باشند؟

گامیت‌نامه |



من از زندگی قراره چطور لذت ببرم؟

امیدوارم سال ۱۴۰۱ سال سلامت و توانمندی باشد برای همه ما.
تجربه‌های مفیدتان در سال ۱۴۰۰ را برای ما بفرستید.
امسال هم خوشحال خواهیم بود که با هم باشیم.

گامییتنامہ |



عید پاک



گامیتنامہ

سیار
گامیت

عید پاک

دیگه آخرهای روزه مسیحی‌هاست و به زودی عید پاک فرامی‌رسد.
برای عید پاک تخم مرغ رنگ می‌کنیم شیرینی‌های مخصوص می‌پزیم
و شب عید کوکو و ماهی می‌خوریم.

امسال آنانیا همه این کارها را با دوست گامبیتی‌اش در خانه انجام
خواهد داد و به کلیسا نخواهد رفت، آخه کرونا و فاصله گذاری
اجتماعی امسال همه چیز را تغییر داده است و ما را بر آن داشته است
که زندگی را جور دیگر تجربه کنیم.

آنانیا چند تا اسباب بازی‌اش را انتخاب کرده که در باغچه خانه‌شان
دفن کند و برای پیدا کردن آن‌ها یک نقشه گنج بکشد دوست گامبیتی
او گالی گام هم قرار است از روی نقشه همه آن اسباب بازی‌ها را پیدا
کند. این یک سنت قدیمی است و قبلا به صورت گروهی این بازی را

گامبیت‌نامه |



بچه‌ها با هم انجام می‌دادند ولی امسال دیگه انجام گروهی آن مقدور نیست. مامان و بابا پیشنهاد دادن که اونا هم تو بازی شرکت کنند تا مسابقه بامزه‌تر و پیدا کردن اسباب بازی‌ها هیجان انگیزتر باشه. گالی گام از این پیشنهاد خیلی خوشحال شد آخه مامان آنانیا خیلی شیطون هست و تو بازی‌ها کلی کارهای خنده دار می‌کنه که به همه خیلی خوش می‌گذرد.

دوستان گامیتی عید پاک مبارک.

| گامیتنامه





سرگرمی |



سرگرمی |



ستایش فرزند خود

چه واکنشی در برابر فرزندتان نشان می‌دهید؟

فرزندتان برای اولین بار خودش لباس پوشیده است و جلوی شما می‌ایستد و امیدوار هستش که مورد توجه شما قرار می‌گیرد.

| سرگرمی



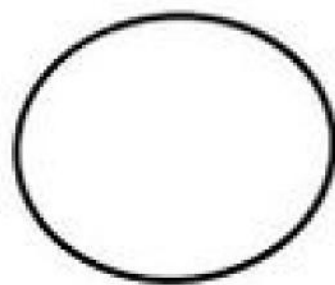
چگونه در ۶ مرحله یک پیشی کوچولو بکشیم؟



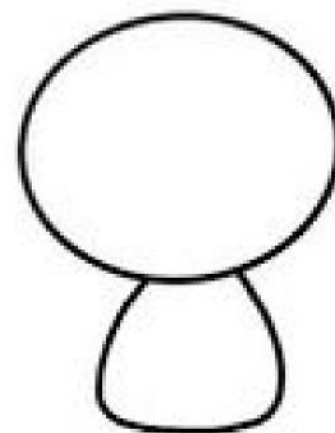
سرگرمی |



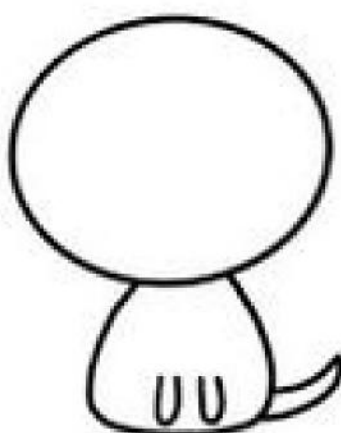
1.



2.



3.



4.



5.



6.



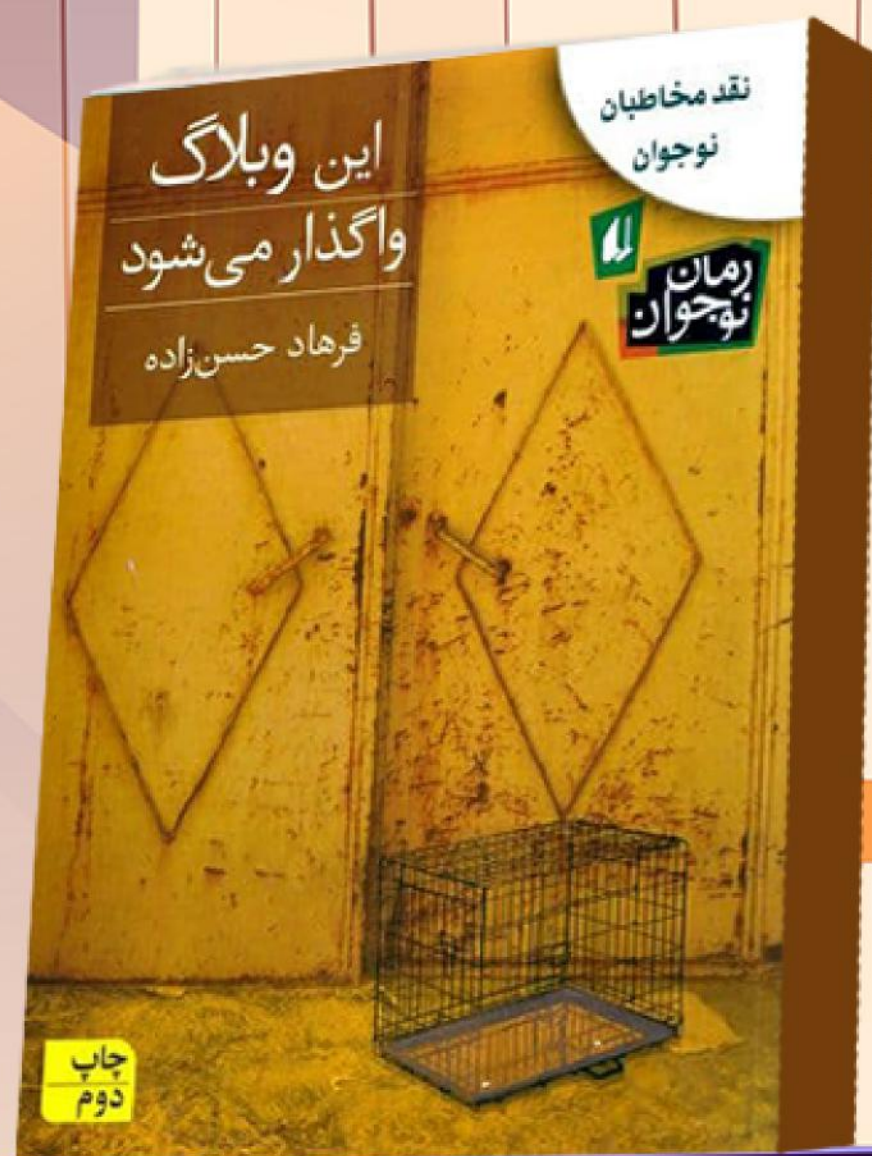
سرگرمی |





کتاب |





کتاب

سیار
گامیت

این وبلاگ واگذار می‌شود

نویسنده: فرهاد حسن زاده

رده بندی سنی کتاب: ۱۲ تا ۱۵ سال

ناشر: افق

تعداد صفحات: ۱۴۴

دسته کلید امانتی

«محمد حسین شیرویه»

در آثار هر نویسنده‌ای، یک خصلت برجسته هست که بیشتر با آن شناخته می‌شود. لهجه آبادانی و حس و رنگ و بوی جنوب خصلت نوشته های فرهاد حسن زاده است. این وبلاگ واگذار می‌شود هم از این رنگ و بوی نصیب نیست. به هر حال وقتی ضمه و کسره‌های نوشته و کلمات بومی جنوب در دیالوگ‌ها نقش می‌بندد، انگار به قصه و شخصیت‌ها نزدیک نزدیک می‌شوی و داستان را با چشم‌های خودت تماشا می‌کنی!

| کتاب



وقتی کتاب این وبلاگ واگذار می‌شود را باز کنی و یک نگاه کوچک به آن بیندازی، بلافاصله متوجه می‌شوی که در قالب عادی و همیشگی نوشته نشده است. ساختار شکنی تصویری که فرهاد حسن زاده قبلاً در کلاغ کامپیوتر هم انجام داده بود. دفعه‌ی پیش در شمایِل پیام‌هایی در کامپیوتر و این بار در ظاهر یک وبلاگ. نوشته‌ها را درنا، در وبلاگش منتشر می‌کند. حالا در هر صفحه شما تصویری از وبلاگ را دارید که درنا چیزی را یادداشت کرده و در ادامه، داستان‌ش را نوشته است. داستان‌ش چیست؟ داستان قدیمی و دست نخورده‌ای که خیلی اتفاقی در دفترچه خاطرات آقای زال، کتاب فروش محله، پیدا می‌کند و اجازه می‌گیرد که آن را شاخ و برگ دهد و در وبلاگش منتشر کند. نمی‌دانم شما تا حالا وبلاگ داشته‌اید یا نه؟ یا اصلاً مطلبی را در وبلاگ خوانده‌اید یا نه؟ من تجربه‌اش کرده‌ام. آن وقت‌ها که هنوز شبکه‌های اجتماعی زیاد و پرطرفدار نشده بودند، داستان‌هایم را از کاغذ، به صفحه مدیریت وبلاگ منتقل می‌کردم. درست و با نظم می‌نوشتم‌شان و بعد زیرش ذکر می‌کردم که حتماً نظر بدهید. برای هر کس هم که

| کتاب



می‌خواست داستان‌هایم را بخواند، روی یک برگه کاغذ، آدرس طولانی وبلاگ را می‌نوشتیم و می‌گفتم این‌جا منتشرشان می‌کنم. آن‌ها هم می‌رفتند و نمی‌خواندند. شاید هم می‌خواندند و حوصله‌ی نظر دادن نداشتند. هرچه که بود، صندوق پیام‌های وبلاگ تار عنکبوت بسته بود و کمتر کسی گذرش به وبلاگ داستان نویسی من می‌افتاد.

اما وبلاگ درنا یک چیز به قول خودش، مخصوص اندر مخصوص است. داستانی که به دست گرفته بکر و بخش نظرات وبلاگش، شلوغ و پر طرفدار است. خودش که می‌گوید دارد یک داستان منتشر می‌کند. پس کسی نباید از طولانی بودن متن‌هایش دلخور شود و آن‌هایی که می‌خواهند قصه‌ی آقای زال را بخوانند، انتظار متن‌های کوتاه وبلاگی را نداشته باشند.

در آثار هر نویسنده‌ای، یک خصلت برجسته هست که بیشتر با آن شناخته می‌شود. لهجه‌ی آبادانی و حس و رنگ و بوی جنوب خصلت نوشته‌های فرهاد حسن زاده است. این وبلاگ واگذار می‌شود هم از این رنگ و بو بی‌نصیب نیست. به هر حال وقتی ضمه و کسره‌های

| کتاب



نوشته و کلمات بومی جنوب در دیالوگ‌ها نقش می‌بندد، انگار به قصه و شخصیت‌ها نزدیک می‌شوی و داستان را با چشم‌های خودت تماشا می‌کنی!

آخر هر قسمت که درنا منتشر می‌کند، تاریخ زده شده و کنارش مثل همه وبلاگ‌ها نوشته: چیزی بگو! آن وقت در صفحه بعد بازدید کنندگان وبلاگ درنا که دسته کلید نام دارد، می‌آیند و نظری می‌نویسند، هر کدام به نام‌های خود که بعضی واقعی و بعضی ساختگی است؛ از عمو مهران گرفته تا غریب آشنا! یک جاهایی، اینترنت درنا قطع می‌شود. آن وقت است که صفحه‌ی بعد به لاتین پیغام خطای اتصال را نشان می‌دهد. می‌بینید؟ حتی آن‌قدر همه چیز درست و ریز پرداخته شده که فکر نمی‌کنید کتاب در دست دارید و نوشته‌ها را از روی کاغذ می‌خوانید! انگار که درست در وبلاگ دسته‌کلید هستید. مخصوصاً این روزها که اغلب مایلند داستان‌ها را توی صفحه‌های شیشه‌ای الکترونیک و وبلاگ‌ها بخوانند تا لابه‌لای ورق‌های کتاب! زال در روایتی که درنا می‌نویسد نوجوانی آبادانی ست که به دختر

| کتاب



همسایه - فریبا - علاقه دارد. درنا در همان صفحات اول، که مقدمه داستان است و شروع کار وبلاگ می‌نویسد: «این وبلاگ درباره یه آقااست و یه خانم. نه، درباره گذشته یه آقااست. شاید بهتر باشه اینطور بگیم: درباره یه آقااست که یه دسته کلید داره و تا اون دسته کلید رو به صاحبش برنگردونه، دلش آروم نمی‌گیره و دنبال زندگیش نمیره...» و در گیر و دار داستان، دلباختگی زال و فریبا چه زیبا توصیف می‌شود! علاوه بر شیرینی روایت قصه، قسمت نظرات کاربران، قسمت معماگونه‌ی داستان است. آنجاست که نیاز است بعضی از پیام‌ها را رمزگشایی کرد. یا صبر کرد تا مرور روایت داستان، خودش پرده از رازها بردارد. یا حتی کتاب که تمام می‌شود دوباره برگشت و از اول، یکبار دیگر نظرات را خواند...!

پدر زال در نوجوانی او را می‌سپرد به دست مردی که آن‌چنان هم ملایم و به قول معروف، گل و بلبل نیست. نامش قادر قناری است و آقای حسن‌زاده شخصیتی را وارد داستان کرده که قرار است حسابی از او بدتان بیاید و در ذهن‌تان منفور شود. ادبیاتش فقط مخصوص

| کتاب



خودش است و اگر بعد از خواندن کتاب، کسی نام قادرقناری را بیاورد بلافاصله تصاویری سیاه و نه چندان خوشی که از او ساختید در خیالتان نقش می‌بندد. این که شخصیتی را در قصه بسازی که ویژگی‌های منحصر به فرد داشته باشد، از هر نظر متفاوت به نظر بیاید و استاندارد ها را بر هم بزند؛ قطعاً یک امتیاز برای نوشته است!

این وبلاگ واگذار می‌شود، برای خیلی‌ها مفید است. برای کسانی که به داستان‌های عادی قانع نیستند، آن‌هایی که می‌خواهند لذت خواندن داستان‌های جدید را بچشند. یا برای کسانی که دستی بر قلم دارند و دوست دارند یاد بگیرند که چطور داستان‌هایشان معمولی نباشد.



ما را دنبال کنید

